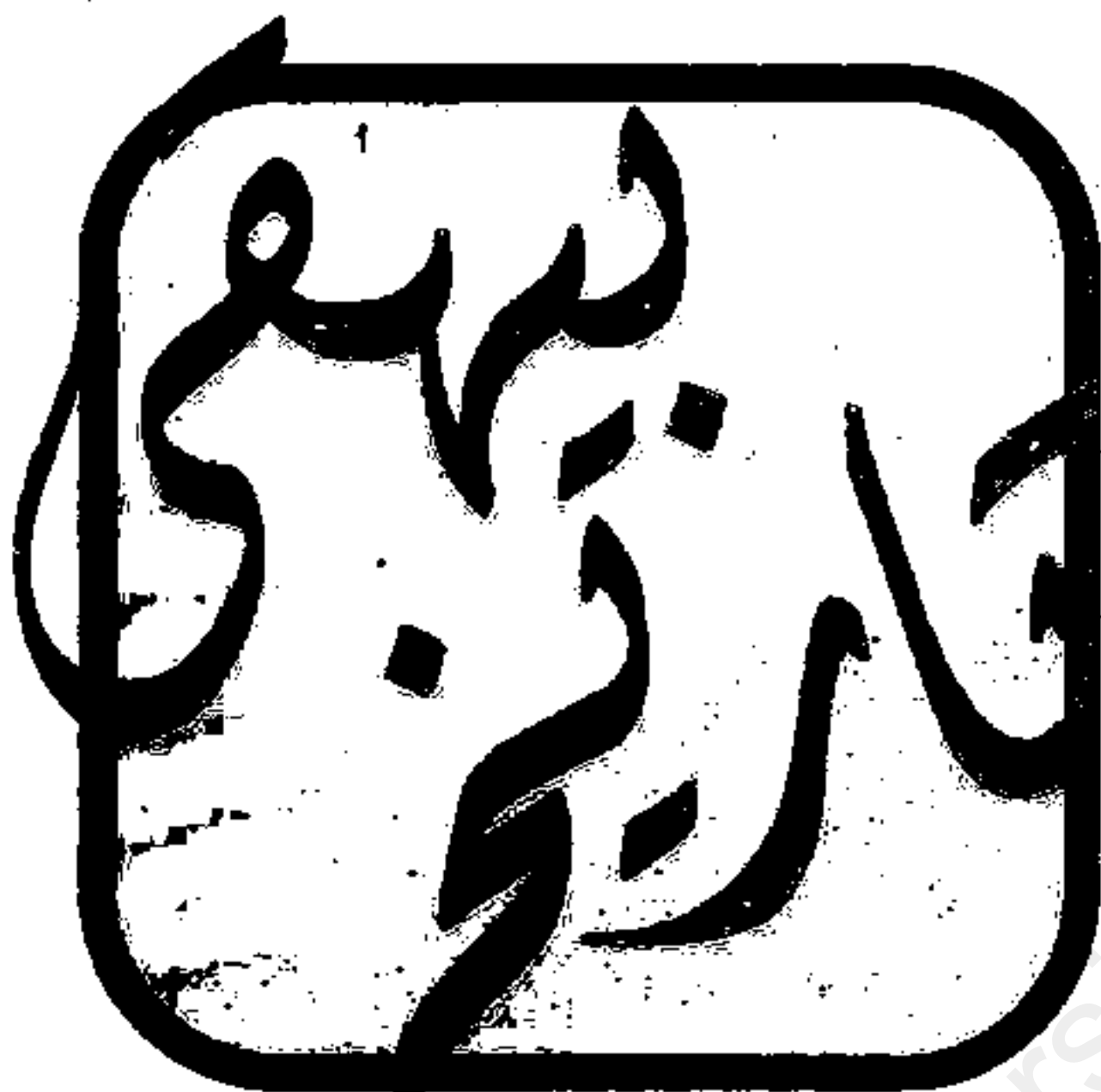


خواجہ ابوالفضل محمدابن حسین بیہقی



براساس

نسخہ 'غنی-فیاض'

ونسخہ 'ادیب پشاورى'

ونسخہ 'دکتر فیاض'

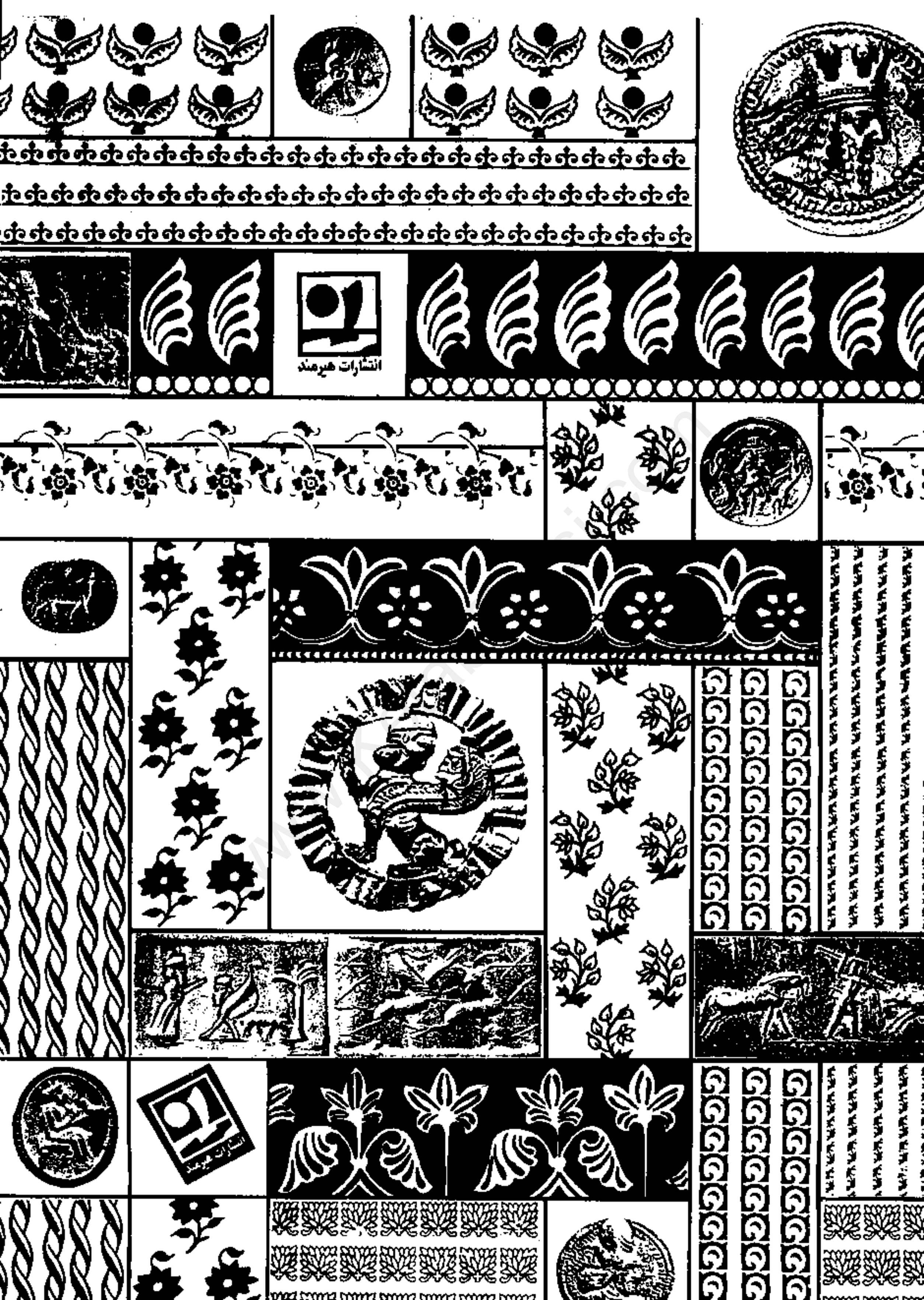
مقدمہ، توضیحات، تعلیقات و فہار من از

منوچہر دانش پڑوہ

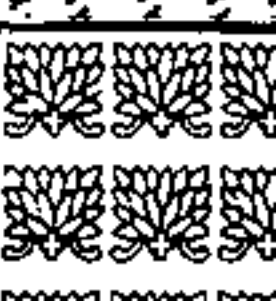
عضو ہیئت علمی دانشگاہ علامہ اقبال



انتشارات نسرود



انتشارات ہیرمند



www.KetabFarsi.com

تاریخ بیهقی

بر اساس نسخه «غنی - فیاض»

و

نسخه «ادیب پیشاوری» و نسخه «دکتر فیاض»

نوشته

خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی

مقدمه

توضیحات و تعلیقات و فهارس

از:

منوچهر دانش پڑوه

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

انتشارات هیرمند

۱۳۷۶

۹۵۵
/۰۵۱۳
ت ۹۷۷ ب

بیہقی ، محمد بن حسین ، ۳۸۵ - ۴۷۰ ق.
تاریخ بیہقی / نوشته ابوالفضل محمد بن حسین بیہقی ؛ مقدمه ،
توضیحات و تعلیقات و فہارس از منوچہر دانش پڑوہ براساس نسخہ "
غنی - فیاض " و نسخہ " ادیب - پیشاوری و نسخہ دکتہر فیاض " - تہران :
ہیرمند ، ۱۳۷۶ .

۱۲۵۴ - ص .
عنوان دیگر : تاریخ مسعودی
کتابنامہ : ص . ۱۲۵۱ - ۱۲۵۴ ؛ همچنین بصورت زیر نویس .

۱. ایران - تاریخ - غزنویان - ۳۵۱ - ۵۸۲ ق . ۲. نثر فارسی - قرن ۵ ق .
الف . دانش پڑوہ ، منوچہر ، مصحح . ب . عنوان . ج . عنوان : تاریخ مسعودی



تاریخ بیہقی

خواجہ ابوالفضل محمد بن حسین بیہقی
مقدمہ ، توضیحات و تعلیقات و فہارس از : منوچہر دانش پڑوہ

حروف چینی و صفحہ آرائی : صدقیان

چاپ اول ، ۱۳۷۶

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخہ

فیلم و زینک : لیتوگرافی قاسملو

چاپ : چاپخانہ حیدری

صحافی : گوہر

انتشارات ہیرمند: تہران - صندوق پستی ۲۵۹ - ۱۳۱۲۵ - تلفن ۶۰۱۶۶۸۹ - ۶۴۶۱۰۰۷

شابک ۵ - ۷۸ - ۵۵۲۱ - ۵۹۶۴ - 78 - 5527 - 964 ISBN

فهرست مطالب

صفحه	فهرست
۷	مقدمه
۳۳	آغاز کتاب
۳۵	نسخه عریضه ارکان دولت محمودی به امیرمسعود
۴۵	ذکر ماجری علی یدی الامیر مسعود ...
۹۱	ذکر ما انقضی من هذه الاحوال والاخبار ...
۱۱۵	ذکر بقیه احوال امیرمحمد
۱۲۵	نامه‌یی که بونصر مشکان از زبان امیرمسعود به قدرخان ...
۱۳۹	فرمانی که به خوارزمشاه نبشته شده از جانب سلطان مسعود
۱۴۹	آغاز تاریخ امیر شهاب الدوله مسعود بن محمود
۱۵۷	فصل (خطبه تاریخ مسعودی)
۱۷۳	المقامه فی معنی ولایة العهد...
۲۱۰	نسخه العهد
۲۱۵	حکایت فضل سهل ذوالریاستین با حسین بن المصعب
۲۲۷	ذکر تاریخ سنه اثنی و عشرين و اربعمائه
۲۶۵	ذکر حکایت افشین و خلاص یافتن بودلف از وی
۲۷۵	ذکر بر دار کردن امیر حسنک وزیر

- ۳۰۵ ذکر انفاذ الرسل فی هذا الوقت الی قدرخان ...
- ۳۰۷ قصۃ التبانیه
- ۳۱۳ سرگذشت امیر عادل سبکتگین ...
- ۳۱۷ حکایت امیر عادل سبکتگین با آهو ماده و بچہ او ...
- ۳۲۱ حکایت موسی پیغامبر - علیہ السلام - با برۃ گوسپند ...
- ۳۲۲ بقیہ قصۃ التبانیه
- ۳۳۳ ذکر نسخۃ کتاب والمشافہتین مع الرسولین ...
- ۳۳۷ المشافہۃ الاولی
- ۳۴۲ المشافہۃ الثانیہ
- ۳۵۱ ذکر القبض علی اریارق الحاجب ...
- ۳۶۷ ذکر القبض علی صاحب الجیش اسفتگین ...
- ۳۱۵ ذکر قصۃ ولایت مکران ...
- ۳۹۱ ذکر خروج الامیر مسعود - رضی اللہ عنہ - من بلخ الی غزنین
- ۳۹۵ ذکر القبض علی الامیر یعقوب یوسف بن ناصرالدین ...
- ۴۰۳ ذکر قصۃ هذا الغلام طغرل العضدی
- ۴۱۵ ذکر السیل
- ۴۲۶ قصیدۃ بوحنیفۃ اسکافی
- ۴۵۳ ذکر ورود الرسول من بغداد ...
- ۴۶۴ نسخۃ کتاب
- ۴۶۸ نسخۃ العهد
- ۴۷۱ ترجمۃ نامہ قائم بامر اللہ بہ سلطان مسعود
- ۴۸۰ ترجمۃ بیعت سلطان مسعود
- ۴۸۵ ذکر احوال خواجہ ابوسهل محمد بن حسن زوزنی ...
- ۵۰۳ ذکر مثالی کہ از حضرت شہاب الدولہ ابوسعید مسعود ...
- ۵۱۰ حکایت
- ۵۳۹ ذکر اخبار و احوال رسولانی کہ از حضرت غزنہ بہ دار خلافت رفتند ...

- ۵۶۷ فصل در معنی دنیا
- ۵۶۸ اشعار ابی طیب مصعبی
- ۵۷۵ دو قصیده بو حنیفة اسکافی
- ۵۸۲ قصیده متنبی
- ۵۸۵ شعر ذقیقی
- ۵۸۷ بقیة سال اربع و عشرين و اربعمائه
- ۶۰۱ ذکر آنچه به نشابور تازه گشت در تابستان این سال ...
- ۶۱۵ ذکر حال تلک الهندو
- ۶۲۸ هارون الرشید و برمکیان
- ۶۴۳ ذکر رسولان حضرتی که باز رسیدند از ترکستان ...
- ۶۵۱ ذکر احوال کرمان و هزیمت آن لشکر ...
- ۶۵۵ ذکر خروج الامیر مسعود من غزنه علی جانب بُست ...
- ۶۶۱ سنه ست و عشرين و اربعمائه
- ۶۸۱ الحکایة فی معنی السیاسة من الامیر العادل سبکتکین
- ۷۱۶ الحکایة من عمرو بن الليث الامیر خراسان ...
- ۷۴۵ تاریخ سنه سبع و عشرين و اربعمائه
- ۷۶۱ تاریخ سنه ثمان و عشرين و اربعمائه
- ۷۷۵ حکایت امیر المؤمنین مع ابن السّماک ...
- ۷۹۳ ذکر وحشتی که افتاد میان امیر مسعود و بغراخان ...
- ۸۰۵ تاریخ سنه تسع و عشرين و اربعمائه
- ۸۴۳ تاریخ سنه ثلثین و اربعمائه
- ۸۴۹ شرح احوال علی قهندزی و گرفتاری او
- ۸۶۷ جنگ کردن با سلجوقیان در بیابان سرخس ...
- ۸۹۳ ذکر رسیدن سلطان شهاب الدوله و قطب الملّه ابی سعید ...
- ۹۰۰ ابیات عربی ابوسهل زوزنی و جواب قاضی
- ۹۱۷ قصه جنگ سلطان مسعود با سلجوقیان در مرو

- ۹۵۹ ذکر نسخه الكتاب الی ارسلان خان
- ۹۶۷ قصیده بوحنیفه اسکافی
- ۹۷۵ قصه امیر منصور نوح سامانی
- ۹۹۳ سنه اثنی و ثلاثین و اربعمائه
- ۱۰۰۱ حکایت جعفر بن یحیی بن خالد برمکی
- ۱۰۱۵ آغاز مجلد دهم
- ۱۰۱۷ ذکر خوارزم
- ۱۰۱۸ خطبه
- ۱۰۲۳ حکایت خوارزمشاه ابوالعباس
- ۱۰۲۷ ذکر سبب انقطاع الملك عن ذلك البيت ...
- ۱۰۲۹ ذکر ماجری فی باب الخطبة ...
- ۱۰۳۷ تسلط الاشرار
- ۱۰۶۳ تعلیقات - اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی
- ۱۰۶۵ اعلام تاریخ بیهقی
- ۱۱۲۳ فهرست آیات قرآن
- ۱۱۲۷ فهرست احادیث
- ۱۱۲۹ فهرست الفبایی اشعار فارسی متن و حاشیه
- ۱۱۴۷ فهرست الفبایی اشعار عربی متن و حاشیه
- ۱۱۵۵ امثال فارسی (متن و حاشیه)
- ۱۱۵۷ امثال عربی
- ۱۱۵۹ فهرست نامها
- ۱۱۹۵ فهرست جایها
- ۱۲۱۳ فهرست کتابها
- ۱۲۱۹ واژه‌ها و ترکیبات دشوار
- ۱۲۵۱ فهرست مأخذ

به نام خدا

مقدمه

«تاریخ مسعودی» که به نام مؤلف گرانقدرش «بیهقی» به «تاریخ بیهقی» شهرت یافته است مهمترین و دقیق ترین کتاب تاریخ در متون تاریخی و از معدود آثار کم نظیر نثر فارسی است. می دانیم که در میان کتب نثر فارسی کهن، کتب تاریخ، جایگاهی و منزلتی خاص دارد زیرا نخستین آثار مشهور تاریخ ادبی ایران، کتب تاریخی است که ایرانیان پس از آنکه در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم خط جدید خود یعنی خطی را که از عربی اخذ و اقتباس کرده بودند به کار بردند به احیاء زبان خویش با این خط پرداختند. شعرا که طبقه اول ادبا به شمار آمده اند با سرودن اشعار حماسی و اخلاقی و اجتماعی به احیاء و تجدید منش و مکارم خوی ایرانی همت گماشتند و نویسندگان به نگارش تاریخ دیرینه سال میهن خود که سرمشق و عبرت آموز بود اهتمام ورزیدند. قسمت عمده آثار نویسندگان و شاعران ایرانی سده های چهارم و پنجم هجری به توصیف سوابق درخشان علمی و فرهنگی ایران و ایرانی اختصاص دارد. آثار بازمانده از آن دوران یعنی کتبی چون تاریخ بلعمی، مقدمه شاهنامه ابومنصوری، شاهنامه فردوسی و شاهنامه های دیگری که همگی محتوایش تاریخ ایران و بنا به معمول آن روزگار در زیر نام «شاهنامه» تحریر گشته و کتب تاریخ دیگر که بعضی از آنها برجای نمانده تا به «تاریخ محمودی» و «تاریخ مسعودی» تألیفات بیهقی برسد - که متأسفانه از این کتب نیز قسمت اعظم آن از بین رفته است - نمایانگر آن است که ایرانیان در نوشتن تاریخ، علاوه بر وقایع نگاری که از قدیم الایام مورد نظر اهل قلم بوده است، حفظ و یادآوری گذشته خود را برای تجدید افتخارات خود مدنظر داشته اند و می خواسته اند وقفه یی را که طی سده هایی که خط نداشتند، در آثار علمی و فرهنگی مکتوب آنان (به زبان فارسی) ایجاد شده بود جبران کنند و با نوشتن تاریخ همه ایام گذشته خود نقایص آن خلأ را مستحیل سازند و امتداد و پیوستگی کوشش های خود را در پیشرفت علمی جهان بنمایانند؛ با آنکه در همان ایامی هم که ایرانیان خط نداشتند به وسیله خط عربی،

آراء و عقاید و علوم و تمدن و فرهنگ خود را نگاشتند و نمایانند اما بیم از آنکه این آثار ارجمند که به زبان عربی در آن دوران نگاشته شده بود از آثار اندیشه ایرانی به شمار نیاید - چنانکه این چنین تصور، به تحقق نیز پیوست و بعضی دانشمندان عرب زبان در کتابها یا سخنرانیهای خود بزرگانی چون ابوریحان و ابن سینا و فارابی و غزالی و نظایر آنان را به سبب اینکه کتابهایشان به زبان عربی است به عنوان دانشمندان عرب قلمداد کرده اند - برای جبران چنین تصویری از آغاز قرن چهارم بسیاری دانشمندان همتشان نخست بر این قرار گرفت که پیش از آنکه خود به توصیف و تألیف پردازند، آثار قبلی ایرانیان را که به زبان عربی نوشته شده بود نظیر تاریخ طبری و تفسیر طبری به پارسی برگردانند که جزو سرمایه پراچ علمی و ادبی زبان فارسی به شمار آید و برای اکثریتی که عربی نمی دانستند قابل استفاده باشد و پس از آنان نیز نویسندگان ایرانی که کتبی را برای ارائه به جهان اسلامی می نگاشتند و برای استفاده همه کشورهای اسلامی ناگزیر بودند به زبان عربی بنگارند، یا خود آنان، تمام یا خلاصه کتاب خود را به پارسی برمی گردانند (نظیر کیمیای سعادت که خلاصه احیاءالعلوم است) و یا پس از آنان، دیگران به ترجمه آثار آنان از عربی به فارسی همت می گماشتند که هم مورد استفاده همه ایرانیان قرار گیرد که بسیاری از آنان به زبان عربی آشنا نبودند و هم بر گنجینه آثار و موارث علمی و ادبی این سرزمین بیفزاید.

با آنکه در قرن های پنجم و ششم هجری نیز تعداد کتبی که در علوم مختلف به وسیله ایرانیان و به زبان عربی نوشته شده بسیار است اما اغلب کتب تاریخ را ایرانیان به فارسی نگاشته اند چون اولاً محتوای تاریخ ایران بیشتر مربوط به ساکنان این سرزمین می شد در حالی که علوم دیگر به همه اقوام و ملل ارتباط می یافت و حتی بعضی کتب که ایرانیان به عربی نوشتند درباره زبان عربی بود و مربوط به قواعد آن زبان که طبعاً به عرب زبانان مربوط می شد و یا مربوط بود به علوم قرآنی و تفاسیر قرآن که برای همه مسلمانان - که اکثر آنها عرب زبان بودند (یا شدند) - به آسانی قابل استفاده می بود و طبعاً می بایست به همان زبان نوشته شود که بدون نیاز به ترجمه مورد مطالعه قرار گیرد.

ثانیاً کتب تاریخ، گذشته از محتوای آن از نظر ظاهر و پیکر کلام، جزو کتب ادبی به شمار می آمد چنانکه می بینیم در میان آثار کهن نثر فارسی - که تعداد آنها نسبت به شعر بسیار محدود و محدود است - اکثر کتب نثر فارسی را کتابهای تاریخ تشکیل می دهد یعنی کتابهایی چون: تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی، تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ سیستان، تاریخ زین الاخبار، تاریخ طبرستان، تاریخ روضةالصفاء، تاریخ حبیب السیر و امثال آنها همه کتب تاریخ اند که جزو سرمایه نثر فارسی کهن به شمار می آیند و کتب ارزشمند معدودی در گنجینه نثر کهن جزو کتب تاریخ نیستند همچون کلیله و دمنه و گلستان سعدی و مرصادالعباد و سیاستنامه و قابوسنامه.

تاریخ بیهقی در میان همه کتب نثر پارسی به این مزیت ممتاز است که هم از جهت شیوایی نثر در اوج کمال است و هم از نظر تاریخ‌نویسی.

از نظر نثر که بنگریم، تاریخ بیهقی از برجسته‌ترین آثار نثر فارسی کهن است. در میان آثار نثر کهن فارسی سه کتاب بر همه کتابها برتری دارد که این سه کتاب که همه اهل ادب بر رجحان آنها اذعان دارند به ترتیب زمان نگارش عبارتند از: تاریخ بیهقی، کلیله و دمنه نصرالله منشی، گلستان سعدی.

از این سه کتاب، تاریخ بیهقی نمونه عالی کتب نثر ساده و مرسوم است و کلیله و دمنه نمونه ممتاز کتب نثر مصنوع و گلستان سعدی نمونه بی‌نظیر نثر مسجع.

این سه کتاب نمونه‌هایی اعلا در بیان تحول نثر فارسی است که هر کدام مظهر یکی از سه نوع نثر کهن در دوران هزارساله ادب فارسی به شمار می‌آید، نمونه‌هایی والا که به ترتیب سر مشق نویسندگی برای دیگر نویسندگان تاریخ نویس و مصنوع ساز و مسجع پرداز بوده است.

بیهقی پیش از آنکه تاریخ نویس شود، دبیر و نویسنده دربار غزنوی است و با آنکه در تاریخ خود در مواردی این چنین می‌نماید که استادش بونصر مشکان که رئیس دیوان رسالت بوده است دبیر و کاتبی بسیار توانا است و گاه با شکسته‌نفسی کار خود را پاک‌نویس کردن نامه‌هایی که بونصر انشاء کرده است قلمداد می‌کند اما از قرائن (که بهترین آنها همین تاریخ بیهقی است) پیداست که با آنکه نویسندگی را از استاد پرمایه‌اش آموخته و به قول مرحوم بهار «سبک بیهقی به عین تقلیدی است از سبک نثر ابونصر مشکان (سبک‌شناسی جلد ۲ ص ۶۷) اما در نگارش بر استاد خود پیشی و سبقت گرفته است لکن برای احترام حق استاد با حق شناسی از استاد و معلم و رئیس اداری خود، در همه جا با نهایت تجلیل و تعظیم از او نام می‌برد و در مرگ او قلم را می‌گیراند. خوی حق‌بینی و حق‌شناسی و عبرت‌آموزی بیهقی در سراسر تاریخ او قابل درک و احساس است. بیهقی که خود شاهد و ناظر یکی از آشفته‌ترین دورانهای تاریخ سده‌های نخستین ایران پس از اسلام است و آنهمه دسیسه‌ها و توطئه‌ها را که درباریان پس از سلطان محمود برای همدیگر به کار می‌بندند می‌بیند و می‌بیند که «پدریان» سعی در نابودی «پسریان» دارند و «پسریان» خونخوار «پدریان» اند در دورانی که بزرگترین رجال درباری چون آلتوتناش خوارزمشاه، حسنک وزیر، خواجه علی قریب و امیر یوسف عموی سلطان مسعود و غازی سپهسالار و حاجب شباشی و حاجب بکتفدی و اریارق و بسیار کسان دیگر فروتر از آنان که همه از مقربان دربار وسیع غزنوی هستند یکی پس از دیگری به توطئه‌های همکاران خود گرفتار می‌شوند و اکثر آنها به دستور سلطان و یا حتی بدون دستور و موافقت او معدوم می‌گردند، بیهقی و استادش خواجه ابونصر مشکان که هر دو اهل فضل اند و از حوادث عالم عبرت می‌گیرند و به دیگران درس عبرت می‌دهند می‌کوشند که خود را درگیر این اختلافات درون دربار نسازند و با آنکه به قول

مشهور: «آتش که گرفت خشک و تر می سوزد» اما بونصر مشکان و بیهقی با فهم و درایت کم مانند خود کوشیده‌اند که خود را مشارک این منازعات نکنند و بسیار محتاط باشند چنانکه قرائن متعددی این احتیاط کاری را نشان می‌دهد که از آن جمله در ماجرای بازپس گرفتن اموال صلتی^۱، یعنی اموالی که به صورت خلعت و پاداش در زمان امیر محمد به درباریان داده شده بود و در زمان مسعود به تحریک بوسهل زوزنی، سلطان دستور داد که آن اموال را پس بگیرند با آنکه خواجه بزرگ میمندی و دیگر اهل بصیرت این کار را تقبیح می‌کنند و می‌گویند این کار عملی نیست چون بسیار کسان آن اموال را خرج کرده‌اند و ندارند که پس بدهند، بونصر مشکان در حالی که بیش از دیگران استحقاق معافیت از مجازات مالی را دارد و با توجه به گفته‌های خواجه میمندی وزیر احتمال می‌دهد که شاید این دستور لغو شود اما برای آنکه گرفتار بدخواهی‌های امثال بوسهل نشود بلافاصله به برگرداندن اموالی که به عنوان پاداش در زمان امیر محمد گرفته است اقدام می‌کند و به بیهقی می‌گوید من این چنین روز را پیش بینی می‌کردم و بدین جهت آن اموال را (که نقدی و جنسی بوده است) خرج نکرده‌ام و همه را مهیا دارم که بازگردانم، اموال را سریعاً نزد خزانه‌دار می‌برد و تحویل می‌دهد و رسید می‌گیرد. و نه فقط آداب نویسندگی و دبیری، بل که اینگونه تدبیرها و عاقبت‌اندیشی‌های بونصر مشکان نیز بر شاگرد بسیار فهیم و خردمند و هنرورش بیهقی تأثیر می‌گذارد و در نتیجه می‌بینیم که عاقبت‌نگری‌ها و احتیاط‌کاری‌های بونصر مشکان که بسیار لازم و سنجیده بوده است بر شاگرد فاضل و هشیار او بیهقی آن چنان مؤثر افتاده است که او هم در تاریخ خود از نابکارانی که شایسته نکوهشند بدگویی نمی‌کند و چون ناگزیر است در برابر ستایش از کردار شایسته، رفتار ناپسند را برای عبرت تاریخ‌خوانان سرزنش کند در موارد نادر نظیر خیانت‌های بوسهل زوزنی با زبانی بسیار متین و معقول سخن می‌گوید که بی‌نظری او نسبت به دو دسته مخالف و درگیر که درگیری‌هایشان به زمان مسعود محدود نشد و اختلافات دامنه‌دارشان به دوران مودود و عبدالرشید و ابراهیم نیز کشیده شد که نمونه مشهور آن ماجراها، گرفتاری و زندانی شدن بیست ساله مسعود سعد سلمان شاعر مشهور است، ملحوظ است^۲.

۱. رجوع کنید به صفحه ۲۱۰ همین کتاب

۲. دکتر اسلامی ندوشن در مورد خوی اعتدال بیهقی معتقد است: «این اعتدال و میانه‌روی، با خوشبینی و تساهل نسبت به اشخاص، همراه است، گاهی خوشبینی بیش از حد، و شاید از جهتی بهتر می‌بود که وی قدری شکاک‌تر و گزنده‌تر می‌بوده، در آن صورت نهفته‌های بیشتری از امور و طبایع بر ما مکشوف می‌گردید، ولی در مقابل این عیب پیدا می‌شد که کتاب وی از آن صفا و سلامت نفسی که اکنون برخوردار است، بی‌بهره بماند.

بر اثر همین خصلت است که در سراسر تاریخ بیهقی، شوخی و طنز دیده نمی‌شود، به طور کلی

بیهقی با مشاهده رفتار و کردار و گفتار و نوشتار استاد دانشمند خود بونصر مشکان از یکسو و درایت و فهم و هوش و دانش بسیار قوی و ممتاز خود و تجاربی که در بالاترین مرکز ثقل مرز و بوم خویش در آن روزگار یعنی در دربار غزنوی به دست آورده بود و هم شاهد فتوحات و کشورگشاییهای محمود و هم ناظر بر دسیسه‌ها و توطئه‌ها و غمازی‌ها و سخن‌چینی‌ها و سیاست‌بازی‌های پیش از حد تصور زمان مسعود می‌بود. در این کوره آتشین می‌گدازد و می‌سازد ولی با قلم خویش انتقام جویی نمی‌کند و بلندنظری و اغماض را هم، عملاً در تاریخ خود می‌آموزد.

بیهقی کیست؟

نامش محمد و نام پدرش حسین و کنیه‌اش که بدان شهرت دارد «ابوالفضل» است و چون در ده حارث آباد شهرستان بیهق (سبزوار کنونی) زاده شده به «بیهقی» منسوب و مشهور شده است. تاریخ تولد او را سال ۳۸۵ ه. ق نوشته‌اند^۱ در اوائل عمر در شهر نیشابور که از مراکز علمی بزرگ آن روزگاران بوده است و از نخستین شهرهای ایران است که در آن، دانشگاه (یعنی نظامیه نیشابور) تأسیس شد به تحصیل مشغول شد و پس از کسب علم و کمال در دیوان رسالت محمود غزنوی که ریاست آن با بونصر مشکان بود استخدام شد و به کار دبیری پرداخت. به طوری که از نوشته‌های خود بیهقی در تاریخ او مستفاد می‌شود بیهقی دارای خطی خوش بوده است زیرا در مواردی تصریح می‌کند که نامه را استاد بونصر نوشت و من پاکنویس (بیاض) کردم و شاید در آغاز کار دبیری بیهقی که هنوز ماهر و ورزیده نشده بود نامه‌ها را استاد او مسوده می‌کرد و پیش نویس می‌نوشت و بیهقی پاکنویس می‌کرد و پس از آنکه بیهقی متبحر شد نامه‌های درباری به انشاء او بود چنانکه وقتی پس از بونصر مشکان بوسهل زوزنی سمت ریاست دیوان رسالت را علاوه بر وزارت عهده‌دار می‌شود

→ بیهقی مردی عبوس و جدی است و از این رو با آنکه کتابش مایه شاعرانه دارد، فاقد سبک‌رویی و ملاحظتی است که از طنز ناشی می‌شود.

در سراسر کتاب هفتصد صفحه‌یی به ندرت به عیبجویی مستقیم از کسی برمی‌خوریم. آنجا هم که ناگزیر می‌شود که عیبی را بازنماید (زیرا سکوت را مغایر با وجدان تاریخ‌نویسی خود می‌داند) با ظرافت و احساس تأسف به آن می‌پردازد. از تنها کسی که به بدی یاد می‌کند «بوسهل زوزنی» است که از او «جفاها» دیده، این شخص که مرد بدنفس و فتنه‌انگیزی است، هم به او بد کرده است و هم به استادش بونصر مشکان و هم به کسان دیگر؛ با این حال درباره او نیز به همین اکتفا می‌کند که بگوید: «چند سال است تا گذشته شده است و به پاسخ آنکه از وی رفت گرفتار.» (جهان بینی ابوالفضل بیهقی. دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، یادنامه بیهقی، ص ۳۰)

۱. رک: مقدمه تاریخ بیهقی به اهتمام دکتر غنی، دکتر فیاض، ص «و»

بیهقی استعفا می دهد اما سلطان مسعود استعفای بیهقی را نمی پذیرد و ضرورت وجود و حضور او را در دیوان رسالت به رئیس جدید یعنی بوسهل زوزنی ابراز و تأکید می کند و حمایت خود را از بیهقی ضریحاً و مؤکداً اظهار می دارد^۱ و این در حالی است که تاریخ بیهقی به خوبی نشان می دهد که مسعود غزنوی به هیچ یک از اطرافیان خود علاقه‌ی نداشت و جز به خود نمی اندیشد و یاران خود را به آسانی رها و حتی نابود می کند. بنابراین حمایت او از بیهقی نشان دهنده آن است که هیچ کس در آن روزگار در کمال نویسندگی و دبیری و فضل ادب همپایه بیهقی نبوده است که بتوان او را جایگزین و جانشین بیهقی کرد و حتی با وجود بیهقی، مرگ استاد دانشمند و بزرگوار او بونصر مشکان، ضایعه‌ی بزرگ به شمار نمی آید چون با بودن بیهقی دیگر بدو چندان نیازی نداشته‌اند و حتی با توجه به گفته بیهقی محتمل است او را مسموم کرده باشند^۲ و از همه این شواهد و قرائن گذشته کتاب تاریخ بیهقی که در نوع خود بی نظیر است بهترین شاهد و گواه مقام علمی و ادبی و بصیرت بیهقی است که به دلایل دیگر نیازی نیست.

ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به «ابن فندق» صاحب تاریخ بیهق که کتاب او در نیمه دوم قرن ششم هجری تألیف شده درباره ابوالفضل بیهقی چنین می نویسد:

«او دبیر سلطان محمود بود به نیابت ابونصر بن مشکان، و دبیر سلطان محمد بن محمود بود و دبیر سلطان مسعود، آنگاه دبیر سلطان مودود، آنگاه دبیر سلطان فرخزاد. چون مدت مملکت سلطان فرخزاد منقطع شد انزوا اختیار کرد^۳ و به تصانیف مشغول گشت و مولد او دینه حارث آباد بوده است و از تصانیف او کتاب «زینة الکتاب» است و در آن فن مثل آن کتاب نیست، و تاریخ ناصری از اول ایام سبکتکین تا اول ایام سلطان ابراهیم روز به روز را تاریخ ایشان بیان کرده است و آن همانا سی مجلد منصف زیادت باشد، از آن مجلدهی چند در کتابخانه سرخس دیدم و مجلدهی چند در کتابخانه مهد عراق - رحمة الله - و مجلدهی چند در دست هر کسی، و تمام ندیدم و با فصاحت و بلاغت...»^۴

۱. رک: صفحه ۹۱۵ کتاب حاضر

۲. بیهقی می گوید: «و از هرگونه روایتها کردند مرگ او را و مرا با آن کار نیست.» (رک: صفحه ۹۰۸)

۳. بنا به روایت عوفی، بیهقی در زمان عبدالرشید رئیس دیوان رسالت شد (مقدمه تاریخ بیهقی به اهتمام دکتر غنی، دکتر فیاض ص ز)

۴. تاریخ بیهق، با تصحیح و تعلیقات مرحوم احمد بهمنیار. ۱۳۱۷. ش، ص ۱۷۵.

و در بارهٔ اواخر کار بیهقی، می‌گوید:

«او را از جهت مهر زنی، قاضی در غزنی حبس فرمود، بعد از آن طغرل برار (۲) که غلام گریختهٔ محمودیان بود ملک غزنی به دست گرفت و سلطان عبدالرشید را بگشت و خدم ملوک را با قلعه فرستاد و از آن جمله یکی ابوالفضل بیهقی بود که از زندان قاضی با حبس قلعه فرستاد»^۱

تالیفات بیهقی:

به طوری که از نوشته‌های خود بیهقی در تاریخ بیهقی و نگاشته‌های پژوهندگانی چون «ابن فندق» و «عوفی» برمی‌آید بیهقی، هم از نامه‌های دیوانی که نگاشتن آنها شغل و پیشهٔ او بوده است مجموعه‌یی تدوین کرده و هم به نگاشتن تاریخ دورهٔ غزنوی همت گماشته است.

مجموعه‌ی نامه‌های او «زینة الکتاب» نام داشته است و چنانکه مرسوم بوده و هست دبیران و نویسندگان، برای تعلیم این فن به دیگران مجموعه‌یی از نامه‌های منشیانه و وزین را گرد می‌آورده‌اند و تالیف اینگونه کتابها که غالباً نام «کتاب» یا «کتاب» یا «کتابه» یا «کاتب» یا «توسل» در عنوان آنها دیده می‌شود مانند: «ادب الکاتب»، «عتبة الکاتب»، «التوسل الی التوسل»، «التوسل الی التوسل»، «دستور الکاتب»، «روضه الکتاب» و نظایر آنها مجموعه‌های ارزشمندی بوده است که مؤلفان دانشمند در اینگونه کتابها هم قواعد نویسندگی را بیان می‌داشته‌اند و هم نمونه‌هایی از نامه‌هایی را که خود یا دیگر دبیران مشغول نگاشته بودند برای تعلیم عملی نویسندگی می‌آوردند.

در قرنهای بعد اینگونه کتابها که همانطور که گفتیم نام آنها با کلماتی مشتق از «کتابت» ترکیب می‌شد که کتاب «زینة الکتاب» بیهقی هم - که متأسفانه برجای نمانده - از نخستین کتب در این زمینه بوده است با نام «منشآت» و یا «مکاتیب» مرسوم گشت نظیر «منشآت خاقانی»، «منشآت عین القضاة همدانی»، «مکاتیب سنایی» که این نامها تا دوران قاجاریه نیز مرسوم بوده نظیر «منشآت قائم مقام» و «منشآت فرهاد میرزا». این لیبیل کتابها در زمان حاضر غالباً با عنوان «آیین نگارش» و «آیین نامه‌نگاری» تالیف می‌شود.

تالیف مهم بیهقی، مجموعه‌یی در تاریخ غزنویان است که به طور کلی «تاریخ آل سبکتکین» نام گرفته است و جامع وقایع دوران محمود غزنوی و فرزندانش محمد و مسعود و پس از آنها دیگر سلاطین غزنوی در زمان حیات بیهقی بوده است.

قسمت اول تاریخ او که مربوط به دوران سلطان محمود بوده به نامهای «تاریخ محمودی»،

و مقامات محمودی»، «تاریخ یمنی»^۱ [منسوب به یمن الدوله که از القاب سلطان محمود بوده است] نامیده شده است و با آنکه این کتاب برجای نمانده اما تعدد نامهای کتاب، خود دلیلی بر شهرت و اهمیت آن بوده است.

قسمت دوم تاریخ بیهقی، تاریخ دوران مسعود غزنوی است که از نظر وقایع و فراز و نشیبها از دورانهای پرماجرایی تاریخ ایران در سدههای نخستین هجری است و قسمت عمده نوشته‌های بیهقی به این دوران اختصاص یافته است و با آنکه در این سده‌ها، اقتدار محمود غزنوی و حملات او به هندوستان و جهانگشایی‌هایش بی‌مانند بود و بدو مثل می‌زدند وقایع داخلی در زمان او، همچون دوران فرزندان او، پر نشیب و فراز نبود که این امر نیز طبعاً به سبب قدرت محمود و بلا معارض بودن اوست و بیشتر حوادث تاریخ سلطنت محمود مربوط به جنگهای اوست که شاعران و نویسندگان بر سیل ستایش و مدح از آن نبردها با عنوان «غزوات» - که این نام مخصوص جنگهای پیامبر بوده است - نام بردند و فتوحات او را ادامه فتوحات پیامبر و خلفا قلمداد کردند و ستودند و آنچه درباره وضع داخلی مملکت گفته‌اند همه حکایات از اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر محمود دارد یا حکایاتی تفتنی است همچون داستانهای مربوط به غلام خاص او ایاز که آن حکایات نیز غالباً بیان‌کننده اطاعت و وفاداری محض زبردستان نسبت به سلطان مقتدر غزنوی است و پاره‌یی حکایات مبنی بر خصومت او با فرقه‌هایی چون اسماعیلیه که اتهامشان به قول ناصر خسرو، «بددینی» بوده است و این اتهام که به ظاهر عنوان دینی داشت در حقیقت وسیله‌یی برای سرکوبی مخالفان محمود بود.

اما دوران سلطنت امیر محمد - که دورانی بس کوتاه بود - و دوران حکومت مسعود غزنوی، قسمت عمده ضبط وقایع تاریخی و تاریخ نویسی بیهقی را در بر می‌گیرد و با آنکه این دوران با توجه به معیارها و ارزشهای حکومت در آن روزگاران، که لازمه اقتدار و ارزش و اهمیت امپراطورها و سلاطین، پا از مرز خود فراتر نهادن و جهانگیری و کشورگشایی بود، از چنین اهمیتی برخوردار نبود و سلطان مسعود از اختلافات داخلی نجات نمی‌یافت که به دیگر اقلیم‌ها بپردازد با این حال می‌بینیم که بررسی و تحلیل بیهقی از وقایع این دوران از بررسی دیگر مورخان در دورانهای مهمتر تاریخی که رفتار و اعمال سلاطین - همچون محمود غزنوی - بر سرنوشت جهان تأثیر می‌گذاشت وسیعتر و

۱. بدیهی است کتابی که اکنون به نام ترجمه تاریخ یمنی موجود است ترجمه تاریخ عتبی است این کتاب نیز که مربوط به دوران اواخر سامانی و دوران سلطنت محمود غزنوی است به لقب محمود موسوم گشته است به وسیله مترجمی توانا به نام ابوالشرف جرفادقانی به فارسی گزارده شده و از متون مهم نشر فارسی است رک: ترجمه تاریخ یمنی به اهتمام دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵ ش.

گسترده‌تر است.

علت یا علل این امر را در چند نکته می‌توان خلاصه کرد:

اول آنکه: بیهقی فقط یگانه تاریخ‌نویس، آنهم از نوع مورّخانی که موظّف به تاریخ‌نویسی می‌شدند نبود. بیهقی دانشمندی متفکر و مصلحی خیراندیش است، غرض او از نوشتن کتاب، آگاهی مردم از نیکی و بدی است و هشدار دادن به مردمان که چگونه باید زیست، همان هدفی که نصرالله منشی در تحریر و بسط کلیله و دمنه دارد و همان منظور و نیت خیر سعادی در انشاء گلستان. بدین جهت او فقط یک وقایع‌نگار ساده نیست بلکه «تاریخ» را آینه عبرت می‌داند و خود جای جای نتیجه‌گیری و پندآموزی می‌کند.

دوم آنکه، بیهقی همانگونه که خود به صراحت گفته است کوشیده تا وقایع را آنچنان که خود دیده یا از فردی «ثقه» شنیده ثبت و ضبط کند و به درست بودن نوشته خود بسیار اهمیت می‌دهد بنابراین برای او اصالت مطالب مهم است تا نتیجه‌گیری او نیز براساس رُخدادهای مسلم تاریخی باشد و نه آنچه مشکوک است یا اغراق آمیز. بنابراین برخلاف بعضی تاریخ‌نویسان که به طولانی بودن زمان تاریخ و کتاب خود اهمیت می‌داده‌اند که صدها بلکه هزارها سال مآجرها را در تاریخ خود بیاورند بدون آنکه به صحت یا سقم آن مطمئن باشند بیهقی ترجیح می‌دهد که تاریخ چهل پنجاه سال را بنویسد ولی در درستی و اصالت نوشته خود اطمینان داشته باشد چون همانطور که در سبب نخست، گفتیم نتیجه‌گیری از وقایع برای او مهم است نه درازمدت بودن محتوای کتاب تاریخ او. و بالاخره سبب سوم اینست که بیهقی با مشاهده ناپکارها و دسیسه‌گری‌های بسیاری از صاحبان قدرت و کینه‌جویی‌ها و اختلافات دامنه‌دار و منته‌د، دلسوزانه متوخّش است که این خصومت‌های فردی به کجا خواهد رسید آنهم در زمانی که ایرانیان می‌کوشیدند استقلال واقعی میهن خود را به دست آورند و از زیر نفوذ خلفای عباسی رها شوند، این اختلافات داخلی آنان را به سقوط می‌کشاند. بیهقی چون فردوسی شاعر بزرگ و دیگر بزرگان اندیشه‌مند در اندیشه میهن خویش است. با این تفاوت که فردوسی در زمان سامانیان و در زمان محمود غزنوی شاهد اختلافات داخلی نیست بنابراین با احیاء مفاخر گذشته می‌کوشد حاکمان زمان خویش را به تبعیت از سنت‌ها و روش‌های نیاکان تشویق و تشجیع کند، اما بیهقی ناظر و شاهد دوزانی آشفته و بی‌سرو و سامان است که ارباب زور و قدرت آن چنان به جان هم افتاده‌اند که مصلحت آب و خاک وطن فراموش شده است و هر کس در اندیشه آن است تا رقیب را از پای درآورد تا منافع شخصی او تأمین باشد، هر کس فقط به خود می‌اندیشد و با خودی در ستیز است و از بیگانه و آفت و خطر او غافل و نتیجه‌همان است که پیش آمد، سلجوقیان با افراد و نیرویی اندک و با حمایت پنهانی خزینای عباسی، به سلطان مسعود حمله آوردند که وارث

امپراطوری چون محمود غزنوی است که اگر چه به ظاهر در برابر خلفا سر تسلیم فرود می‌آورد و برای جلب رضایت آنان انگشت در می‌کند و فرمظی می‌جست اما به هر حال امپراطور کشوری بود که قبل از او افرادی چون یعقوب لیث بر آن حکومت داشتند که با نیرویی اندک به جنگ خلیفه قدرتمند عباسی آمد پس این احتمال وجود داشت که اگر قدرت محمود یا جانشینانش افزوده شود خطری بزرگ برای دستگاه عباسیان خواهد بود.

شکست فصاحت بار دندانقان که بیهقی از آن با افسوس یاد می‌کند حاصل آن منازعات داخلی زمان مسعود بود که بیهقی و دیگر اندیشه‌مندان خیراندیش پیش از وقوع آن از آن بیمناک بودند. قسمت سوم تاریخ بیهقی مربوط به خوارزم و دوران خوارزمشاه ابوالعباس است که مطالبی از قول ابوریحان از کتاب مسامره خوارزم یاد می‌کند و ابواب مستقلی درباره جانشینان مسعود نمی‌آورد چون پس از مسعود ناپایداری و تزلزلی در حکومت غزنوی پدیدار می‌شود و این رخوت در ارکان حکومت غزنوی آنچنان شدت می‌یابد که نظیر اواخر دوره ساسانی چندین سلطان در مدتی اندک به سلطنت نشستند و برافتادند: شهاب‌الدوله مودود، مسعود ثانی، علی ابوالحسن بهاء‌الدوله، عبدالرشید عزالدوله، فرخزاد جمال‌الدوله، ابراهیم ظهیرالدوله و چند تن دیگر که پس از فوت بیهقی به سلطنت رسیدند فرمانروایان غزنوی پس از دوران مسعود هستند.

در قسمت سوم تاریخ بیهقی از وقایع مربوط به خوارزمشاه ابوالعباس که در زمان امیر محمود رخ داده است سخن می‌آورد و به همین مطلب، تاریخ بیهقی، یعنی آنچه از آن برجای مانده خاتمه می‌یابد و نام جانشینان مسعود نظیر مودود و عبدالرشید (که به قولی بیهقی را به ریاست دیوان رسالت منصوب می‌کند) و فرخزاد در مواردی ضمن بیان مطالبی که اغلب آنها مربوط به دوران مسعود است ذکر می‌شود اما حادثه یا واقعه مهمی درباره دوران اینان در تاریخ بیهقی مذکور و مشهود نیست و مطلبی را که به دنبال خاتمه باب خوارزم وعده می‌دهد در کتاب مفقود است و نمایانگر آنست که نه فقط چندین جلد از آغاز تاریخ بزرگ مسعودی از میان رفته است بلکه از پایان آن نیز قسمتهایی از بین رفته یا به تعبیر خود بیهقی ناچیز و نابود شده است.

وجوه اهمیت تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی آن چنان از هر دو نظر: ادبی و تاریخی که بدانها اشاره شد مورد اهمیت است که نمی‌توان یکی را بر دیگری در این کتاب ترجیح نهاد. هم از حیث نثر پارسی، و هم تاریخ نویسی مزیت‌هایی را متضمن است و هم کتابی است اخلاقی و آموزنده

اول - اهمیت نثر بیهقی، همانطور که در آغاز مقدمه گفته شد در بین کتب نثر فارسی کهن یکی از سه کتاب مهم تاریخ نثر، تاریخ بیهقی است و بدین مزیت هم ممتاز که فضل تقدّم را بر همه کتب درجه اول دارا است.

تاریخ بیهقی در قرن پنجم نگاشته شده یعنی زمانی که نثر پارسی از بساطت و سادگی رو به پختگی می‌رود در نثرهای قبلی مانند شاهنامه ابو منصور (که مقدمه آن بر جای مانده) و تاریخ بلعمی و حدود العالم و نظایر آنها، مهارت نویسندگی بیهقی دیده نمی‌شود، زمان نگارش این تاریخ و موضوعات آن با قرن پیش متفاوت است از یک سو در آغاز و ابتدای احیاء زبان فارسی نیست که برای ابراز و اثبات غنای زبان فارسی (نظیر آثار رودکی و شاهنامه فردوسی) مقید به استعمال واژه‌های پارسی باشد و کوشش کند که از لغات بیگانه دوری جوید و از جانب دیگر ارتباط وقایع و حوادث تاریخی با اقوام و ملل دیگر نظیر عرب و ترک (خلفای عباسی و سلجوقیان و خود غزنویان که ترک نژاد بودند) ایجاد می‌کند که لغات و عبارات و اسامی عربی و ترکی در تاریخ بیهقی مکرر به کار رود و حتی از به کار بردن جملات دعایی عربی و نامه‌ها و خطبه‌های عربی و اشعار تازی ناگزیر است و عین عبارات و جملات و اشعار را برای حفظ اصالت مطلب در کلام خود می‌آورد؛ در نتیجه تاریخ بیهقی، همچون بسیاری متون فارسی که به ضرورت محتوا هر یک به نوعی ناگزیر به استعمال لغات و الفاظ عربی بوده‌اند (نظیر کتبی که در تفسیر قرآن یا شرح حدیث یا عرفان و فلسفه اسلامی و نظایر آنها نگاشته شده است) زبان او آمیخته الفاظ و عبارات غیر فارسی است و در نتیجه این آمیزش، دشواریهایی در کلام او ایجاد شده است.

نکته دیگر رعایت فخامت و بلندی مرتبه سخن اوست در نگارش تاریخ و وقایع نگاری. می‌دانیم که بعضی کتب به اقتضای محتوا نثری دشوار دارند نظیر متون فلسفی و متونی که اصطلاحات علمی در آنها زیاد به کار می‌رود، اما کتابهایی نظیر داستان و سرگذشت و خاطره‌نویسی و سفرنامه‌نویسی در نوع دیگری قرار دارند که زبان آنها به زبان محاوره نزدیک است و فهم آن برای همگان میسر. مقایسه آثار ناصر خسرو بهترین شاهد و مثال این مطلب است همان اندازه که خواندن زادالمسافرین و وجه دین برای خواننده عادی و غیر متبحر دشوار است خواندن سفرنامه او آسان است. کتب تاریخ که وقایع نگاری است قاعده از نوع دوم نظیر سفرنامه‌هاست یا دست کم بدانها بسیار نزدیک است و توقع آنست که خواندن کتاب تاریخ برای هر کس که از سواد متوسطی هم برخوردار باشد آسان باشد اما می‌بینیم تاریخ بیهقی و بعضی تواریخ دیگر پس از او - که شاید به نوشته بیهقی نظر داشته‌اند - این چنین نیست.

نثر بیهقی ساده است اما فخیم و درشت، نه خرد و همپایه زبان عادی و عامی.

فخامت کلام او در سراسر تاریخ، چشمگیر و تقریباً همسان و یکدست است و این امر بخصوص در ترجمه شعر و نثر عربی به فارسی در تاریخ بیهقی که برای خواننده آشنا به دو زبان آزمونی در ترجمه و شناخت توانایی بیهقی است آشکارا است نمونه ذیل چند جمله از نامه القائم بالله خلیفه عباسی به سلطان مسعود است با ترجمه بیهقی:

«... لا تدركه الابصار ولا يتعاقب عليه الليل والنهار، الجاعل لكل اجل كتاباً و لكل عمل باباً و لكل مورد مصدراً...»^۱

ترجمه بیهقی:

«... در نمی یابد او را هیچ چشمی، و پی در پی در نمی آید بر او شب و روز، آنکه گردانیده است هر مدتی را نوشته‌یی و هر کاری را دری و هر درآمدی را مسبب درآمدی...»^۲

نثر بیهقی را از نقطه نظرهای مختلف مورد دقت قرار دهیم:

الف... از نظر واژه‌های فارسی و لغات عربی و ترکی

واژه‌های فارسی بیهقی، واژه‌های متداول در زبان است و از واژه‌هایی که متروک به شمار می آید دیده نمی شود مگر لغاتی که در زمان او معمول بوده و به تدریج از استعمال افتاده است مانند: آغار (گل و لای) و آغالیدن (برانگیختن) «بستاخ» (صورت کهن گستاخ). در مورد لغات عربی نیز این چنین است و با آنکه لغات دشوار عربی، در تاریخ بیهقی فراوان است اما لغاتی که در متون دیگر در قرنهای بعد هم (که تعداد لغات عربی رو به فزونی می رود) استعمال شده در تاریخ بیهقی فراوان است و بعضی لغات کم استعمال مانند «ترتید» (زیاد کردن تکلف در سخن) و «مستوفز» (کسی که هنوز نیم خیز است و بر پای نایستاده) به ندرت دیده می شود. بعضی از واژه‌های عربی هم که زیاد به کار رفته معانی اصطلاحی داشته که در آن زمان بسیار معمول بوده است مانند: «ملطفه» (نامه کوچک حاوی دستور سلطان) یا «مشافهه» (تذکرات و یادآوریهای کتبی که به سفیر داده می شد تا بدانند در محل مأموریت چه بگویند). در مقابل این لغات عربی، واژه‌ها و ترکیبهای فارسی متعددی در مقابل لغات عربی به کار برده است مانند: نهادنی (به معنی قرارداد)، شادی دوست (عیاش و خوشگذران) در ایستادن (اصرار و پافشاری کردن)، بهتر آمد (صلاح کار).

به طور کلی می توان گفت وضع استعمال لغات و ترکیبات عربی در تاریخ بیهقی این چنین است:

۱. همین کتاب ص ۴۶۴

۲. ص ۴۷۲

۱ - بیهقی می‌کوشد واژه‌های فارسی را بیشتر به کار برد اما ضرورت کلام او را ناگزیر می‌سازد که از لغات عربی نیز در کلام خود فراوان بیاورد مخصوصاً کلمات متداولی که یا در فارسی معادل نداشته یا معادل آنها در آن روزگار برای خواننده، مشهور و معروف نبوده است و یا از اصطلاحات علوم و فنون بوده که تبدیل آنها طبعاً موجب نارسایی بیان می‌شده است کلماتی همچون: ملطفه، مشافهه، خریطه، باغی (فاعل بنی)، ثغر، عاصی، عشوه (به معنای فریب) ممالحت، هزیمت، منشور، تضریب، اغراء، مُعدّ و امثال آنها.

۲ - در بعضی موارد با لغات عربی، فعل ترکیبی به کار می‌برد مانند: فصل شدن (فیصله یافتن)، خالی کردن (خلوت کردن) تعلیق کردن (یادداشت نوشتن)، صفرا جُنیدن (خشمگین شدن) انهاء کردن (گزارش دادن یا خبرچینی) و نظایر آن که غالب آنها دست کم در زمان بیهقی بسیار متداول بوده و شاید معادل فارسی آنها وافی به مقصود نبوده است به طور مثال «تعلیق کردن» معادل «فیش نوشتن» در روزگار ما بوده و «تسبیب کردن» یعنی مالی و طلبی را که وصول آن مشکل است به دیگری حواله کردن که برود وصول کند در زمان ما هم معادلی برای آن وضع نشده است.

۳ - دسته سوم لغات عربی، لغاتی است که در ترکیبهای دعایی یا ضرب المثل یا آیات و احادیث و اشعار عربی نقل شده است که تعداد آنها هم در تاریخ بیهقی کم نیست. در پایان کتاب فهرست آیات و احادیث و ضرب المثلها و اشعار عربی را آورده‌ایم اما جمله‌های دعایی که تعداد آنها متعدد و استعمال آنها مکرر بوده است مانند: متوکلاً علی‌الله، حرّسهاالله، رحمة‌الله علیهم اجمعین، انشاءالله تعالی و نظایر آن ضرورتی، گردآوری آنها را ایجاب نمی‌نمود.

در مقابل این مفردات و ترکیبات عربی، بسیاری واژه‌ها و ترکیبهای فارسی در تاریخ بیهقی می‌بینیم که یا خاص اوست یا در میان متون کهن در تاریخ بیهقی چشمگیرتر است مانند: برنشستن (سوار شدن) برکشیدن (رفعت و ترقی دادن) خوازه (طاق نصرت) دیدن (صلاح دیدن)، دست یکی داشتن (متحد شدن) دل در بستن (عاشق شدن) در دل کردن (به دل گرفتن) و ترکیبهایی که قید آهستگی و تدریج است مانند: «خوشک خوشک»، «نرمک نرمک»، «خوران خوران» «نالان نالان» و واژه‌هایی که در ادوار بعد، عربی آنها متداول شده است مانند: ساخته (به معنای مجهز) پوشیده (مخفیانه) پیچیدن کار (دچار مشکل و معضل شدن) نوحاستگان (به جای ترکیب طولانی امروزی: تازه به دوران رسیدگان) فرو گرفتن (محبوس و زندانی ساختن) آغازیدن (شروع کردن) فرمان یافتن و سپری شدن (هر دو به معنی رحلت کردن و درگذشتن) و نظایر آن و اما کلمه‌های ترکی تاریخ بیهقی، عموماً یا نام اشخاص است که چون ترک نژاد بوده‌اند نامشان از این زبان است مانند «آلتونتاش» و «اریارق» یا نام مشاغل و مناصب است مانند: «خیلتاش»، «تگین» و نظایر آن.

ب - جمله بندی: بیهقی، در استعمال افعال، از فعلهای ساده فارسی استفاده می کند و اگر ضرورتی نبیند فعل ترکیبی نمی آورد مثلاً «صلاح دیدن» را بدون کلمه «صلاح» استعمال می کند و به جای «صلاح بینی» و «صلاح بیند»، «بینی» و «بیند» می گوید. بعضی افعال او اکنون معمول نیست اما معنای آن واضح و آشکار است مثلاً «بازانداختن» به معنای «رجوع کردن» می گوید:

«ناچار در چنین کارها سخن با وی باید گفت تا وی آنچه داند باز گوید و ما می شنویم، آنگاه با خویشتن باز اندازیم و آنچه از راه واجب کند می فرماییم.»^۱

با آنکه داستان و حکایت و تاریخ، سخن را به اطناب می کشاند و همچون سخنان پند و مثل و حکم نیست که بتوان آن را در جمله یی موجز گنجانند بیهقی در بیان خود ایجاز را همواره در نظر دارد. نمونه جمله ها و عبارات موجز و مختصر بیهقی:

— اگر خواست و اگر نخواست او را تنها از قلعه فرود آوردند و غریو از خانگیان او برآمد (ص ۱۱۹)

— قصدها کرد بزرگ در روزگار برادرم، ولیکن نرفتش (ص ۲۷۹)

— زنی بود حسن مهران را، سخت خردمند و کار دیده به نشابور، دختر بوالفضل بُستی و از حسن بمانده به مرگش (ص ۳۶۸)

— خداوند، این نیکو دیده است و همچنین باید (ص ۴۵۲)

— مُلک روی زمین نخواهم با تبعیت آزاری بزرگ تا به خون چه رسد (ص ۹۰۸)

سراسر تاریخ بیهقی از ایجاز در جمله ها و عبارات حکایت می کند بی آنکه مُخل در فهم معنا باشد.

همانگونه که قواعد بلاغت مُشعر است سخن سنجیده و سخته، تنها کلام موجز نیست. بل که در هر جا اقتضا کند، اطناب نیز مانند ایجاز، حُسن گفتار محسوب می شود، بیهقی در مواردی به اطناب سخن می گوید که در این مورد نیز سخنش بجا و آموزنده است و باید توجه داشت که نوع کتاب بیهقی که تاریخ است با کتابی چون گلستان سعدی متفاوت است در کتابهایی چون گلستان، هدف از نگارش، اخلاق عملی (تهذیب، تدبیر منزل، سیاست مدن) است و حکایات و قصص، شاهد و مثال آداب و قواعد اخلاقی و اجتماعی است در حالی که در تاریخ نویسی، هدف و منظور اصلی، نگارش تاریخ و وقایع و رُخدادهای اعم از آنکه واقعه، مطلوب یا نامطلوب باشد و درست است که تاریخ نویس مصلحی چون بیهقی، تاریخ خود را آینه عبرت قرار می دهد و خواننده را از نتایج قضایا بهره مند می سازد و تنبه می دهد اما به هر حال کتاب تاریخ فقط به منظور پند آموزی نوشته نمی شود که

خود علمی جدای از علم اخلاق است. نویسنده کتاب اخلاقی، معمولاً سعی می‌کند پدیده‌های مثبت یا اخلاق حسنه را مطرح کند و حکایات و حوادث زشت و ضد اخلاقی را به زبان و بیان نیاورد، بیشتر سخن از نیکیها و خوبیها و حسنات و نیک اندیشی‌ها براند و جز در موارد بسیار ضروری که ناگزیر است بنابر قاعده «تُعرف الاشياء باضدادها»، با تجسم پلیدی‌ها، آدمی را از بدکرداری بازدارد و به سوی خیر راهنمون شود سخن بد و بدان را نیاورد اما کار تاریخ نویسی این چنین نیست، او وقایع را آنچنان که رخ داده ثبت و ضبط می‌کند و چون متأسفانه تبهکاریها و دسیسه‌ها و ستم و نابکاری ابناء بشر بر خیرخواهی‌ها رجحان داشته است صفحات همه کتب تاریخ هم متأسفانه مشحون از حوادث ناپه‌نجان و حکایت کننده از بی عدالتیها، غارتها و چپاولها و به طور خلاصه غلبه نفسهای اماره (بهیمی و سبعی) بر نفس ناطقه انسانی بوده است و به همین سبب است که انسان از خواندن افسانه (که مبتنی بر آرزوهای بشر است) بیشتر لذت می‌برد تا خواندن کتاب تاریخ، چون گفته‌اند: تاریخ از آنچه اتفاق افتاده - چه خوب و چه بد - سخن می‌گوید اما افسانه از آنچه انسان دلش می‌خواهد اتفاق بیفتد سخن می‌آورد.

بیهقی، در بسیاری موارد به اطناب سخن می‌گوید، چون بررسی و نتیجه‌گیری از حوادث مطلوب یا نامطلوب مستلزم دانستن شرح مبسوط و مقدمات هر واقعه است بنابراین با بسط کلام در مواردی که ضروری می‌داند و گاه با اظهار نظر و تحلیل، مطلب را برای خواننده کاملاً روشن بیان می‌کند و نمونه‌های این نحوه بیان، در سراسر تاریخ بیهقی مشهود است و شواهد فراوان می‌توان دید، خود او هم در اوایل کتاب می‌گوید: «در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست که احوال را آسانتر گرفته‌اند و شمه‌یی بیش یاد نکرده‌اند اما من چون این کار پیش گرفتم می‌خواهم که داد این تاریخ به تمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ احوال پوشیده نماند» (ص ۴۵)

ج - جمله‌ها و عبارات فاخر بیهقی.

همانطور که قبلاً هم اشاره شد، نثر بیهقی از ممتازترین نثرهای فارسی است و حتی وزن بودن نثر او موجب شده است که تقلید از شیوه او آسان نباشد^۱ و علاوه بر آن، بیهقی را جمله‌ها و عباراتی است که می‌توان آنها را جمله‌هایی مثل گونه در عبارت پردازی به شمار آورد که نه فقط از لحاظ معنایی می‌تواند مثل و امثل باشد بل که از جهت ارزش ادبی و ساختن و پرداختن عبارت، خود مثل

۱. با آنکه بیهقی از لحاظ زمان بر همه بزرگان نثر فارسی تقدم دارد اما تقلید از نثر او - با آنکه نثر او نثر ساده محسوب می‌شود - آسان نبوده است درحالی که می‌بینیم نثرهای مصنوع گلستان و کلیله و دمنه دهها بار توسط نویسندگان زمانهای بعد مورد پیروی و تقلید قرار گرفته است.

اعلا در نگارش است.

نمونه‌یی از جمله‌های ممتاز بیهقی:

- «در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست که احوال را آسانتر گرفته‌اند...» (ص ۴۵)
- «هیچ چیز نیست که به خواندن نیرزد که آخر هیچ حکایت از نکته‌یی که به کار آید خالی نباشد.» (ص ۴۵)
- «مردان را جهد اندر آن باید کرد تا یک بار وجیه گردند و نامی، چون گشتند و شد، اگر در محنت باشند یا نعمت، ایشان را حرمت دارند و تا در گور نشوند آن نام از ایشان نیفتد.» (ص ۶۴)
- «کس بر کس نایستاد» (ص ۹۲)
- «گروهی دیگر که نه زنانه و نه مردانه» (ص ۹۳)
- «بزرگامردا که او دامن قناعت تواند گرفت و حرص را گردن فرو تواند شکست» (ص ۱۰۲)
- «مردمان بزرگ، نام بدان گرفتند که چون بر دشمن دست یافتند، نیکویی کردند» (ص ۱۰۸)
- «مرد، آنگاه آگاه شود که نبستن گیرد» (ص ۱۲۴)
- «هیچ نبسته نیست که آن به یک بار خواندن نیرزد» (ص ۱۶۷)
- «از حدیث، حدیث شکافد» (ص ۲۱۶ و ص ۲۵۱)
- «فصل جای دیگر نشیند» (ص ۲۷۷)
- «جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است» (ص ۲۸۵)
- «احمق مرد، که دل درین جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت بازستاند» (ص ۲۸۹)
- «بزرگامردا که این پسر بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان» (ص ۲۹۲)
- «اگر کاغذها و نسخه‌های من همه به قصد ناچیز نکرده بودندی این تاریخ از لونی دیگر آمدی» (ص ۴۵۴)
- «من که بوالفضلم درین دنیای فریبده مردم خوار چندانی بمانم که کارنامه این خاندان برانم و روزگار هجایون این پادشاه - که سالهای بسیار زیاد - چون آنجا رسم بهره از نبستن بردارم و این دپای خسروانی که پیش گرفته‌ام به نامش زربفت گردانم.» (ص ۵۸۷)
- «کس از مادر وجیه نزاید و مردمان می‌رسند اما شرط آن است که نام نیکو یادگار مانند» (ص ۶۱۷)

— «عظامی و عصامی (دارندهٔ حسب و نسب) بس نیکو باشد، ولیکن عظامی (دارندهٔ نسب به تنهایی) به یک پیشیز نیرزد چون فضل و ادبِ نفس و ادبِ درس ندارد.» (ص ۶۱۸)

— «صعبا فریبنده، که این درم و دینار است، بزرگامردا که ازین روی برتواند گردانید» (ص ۷۷۷)

— «قلم را لختی بروی (= بونصر مشکان) بگریانم.» (ص ۹۰۹)

— «احتیاط باید کردن نویسندگان را در هر چه نویسند که از گفتار باز توان ایستاد و از نوشتن باز نتوان ایستاد و نبشته باز نتوان گردانید.» (ص ۱۰۳۰)

— «گنجشک را آشیانهٔ باز طلب کردن محال است.» (ص ۱۰۵۳)

— آن کسان که سخن راست خواهند تا باور دارند، ایشان را از دانایان شمرند و سخت اندک است عدد ایشان؛ نیکو فراستانند و سخن زشت را بیندازند.» (ص ۱۰۲۰)

دوم - اهمیت تاریخ نویسی بیهقی - به طوری که صاحب نظران تاریخ، اذعان می‌دارند از میان تاریخ نویسان ما، هیچ کس چون بیهقی به فنون تاریخ نویسی آنها در نزدیک به هزار سال پیش آشنا نبوده است و پس از او نیز، هیچیک از تواریخی که بعد از بیهقی نوشته شده در دقت نظر و صحت و اصالت و اسلوب تاریخ نگاری به مرتبه و درجهٔ بیهقی نرسیده است.

بسیاری از مورخان که احوال و آثار پیشینیان خود را نوشته‌اند وقایع تاریخی که بر قلم آنها رفته بر زندگی خصوص آنها تأثیری نداشته است چون مربوط به زمان آنان نبوده است یا دست کم قسمتی از آن وقایع، در دوران زندگی آنها اتفاق افتاده است اما بیهقی تاریخ زمان خود را نگاشته که از منافع یا مضار آن دوران هر دو، بهره‌مند بوده و می‌توان گفت آفات دوران غزنوی را بیشتر احساس و لمس کرده و عاقبت در سنین پیری هم به مصادرهٔ اموال و حبس دچار گشته است.

در طول مدت زندگی نیز چون از سنخ دسیسه‌بازانی که در عصر غزنوی به انواع تضریبها می‌پرداختند نبوده و به زندگی شرافتمندانه روزگار گذرانده از محرومیتها و حتی گرفتاریهای عناصری چون بوسهل روزنی در امان نمانده است چنانچه خود می‌نویسد که پس از مرگ استادش بونصر مشکان بنا بود که سمت دیوان رسالت را بدو سپارند که وصیت و سفارش استادش هم همین بوده است اما مسعود به عذر آنکه بیهقی جوان است شغل دیوان رسالت را هم به بوسهل روزنی می‌سپارد که سمت مشاور و وزیر بزرگ را هم داشته است.

تضییع حق بیهقی منحصر به این مورد نیست بل که از جای جای کتاب تاریخش، دردمندی او

از اوضاع زمانه آشکار است ولی با متانت و بزرگواری، همه جا از شکوه و شکایت دم فرومی‌بندد و هر جا ناگزیر است «نامردمیها» را همچون «مردمیها» برای ضبط در تاریخ بنگارد، قلم را جولان نمی‌دهد و در بدگویی از بدان افراط نمی‌کند و پس از جمله‌یی مختصر، مثلاً می‌گوید: «مرا با آن کار نیست» و سخن را کوتاه می‌کند و حتی در فاجعه قتل حسنک وزیر که هر خواننده‌یی را پس از هزار سال به تلاطم می‌آورد از آن هراس دارد که از رفتار نابهنجار بوسهل، از حد درنگزد که درباره او بگویند: «شرم باد این پیر را»

بیهقی که کنیه‌اش «ابوالفضل» کنیه‌یی درخور اوست و بحق پدر فضل و فضیلت است از فضایل علمی و اخلاقی خویش در زندگانی بهره‌مند نیست که این فرجام اهل «فضل» است، همانگونه که حافظ فرمود:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت پس

بیهقی تاریخ خود را مانند بسیاری مورخان که تاریخ را به سفارش صاحبان قدرت می‌نوشته‌اند و ناگزیر به جانبداری و لیکو جلوه دادن مبدوح خود بوده‌اند تاریخ خود را برای ستایش از دوران غزنوی نمی‌نگارد بل که با مهارتی زایدالوصف حقایق آن دوران را نقاشی و ترسیم می‌کند به صورتی که جان خود را هم در این راه به مهلکه نیاندازد.

همه مطالب و وقایع را می‌نگارد اما به صورتی که ظاهراً خرده‌گیری و افشای ناپکاریها نیست؛ بل که با ظرافتی که خاص خود اوست همه حقایق را ثبت می‌کند ولی درک حقیقت را به تأمل و تحقیق خواننده واگذار می‌کند و خود می‌گوید:

«در تواریخ تأمل باید کرد» (ص ۱۰۵۳)

و یا می‌گوید:

«خردمندان را درین باب عبرت بسیار است» (ص ۱۰۶۰)

برای آنکه خواننده در نوشته‌های او شک نکند، یا دشمنان او را به دروغ و افترا متهم نسازند خود پیشاپیش آگاهی می‌دهد که همه گفته‌های من یا مشاهدات خود من است یا از قول افراد مورداعتماد نقل کرده‌ام:

«و من که این تاریخ پیش گرفته‌ام، الترام این قدر بکرده‌ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا

از سماع درست از مردی ثقه» (ص ۱۰۲۰)

بیهقی تصریح می‌کند که همه ماجراها را به دقت و تفصیل بیان می‌کند تا با شرح و بسط

مطالب، خواننده را فایده بیشتر باشد. می‌گوید:

«در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست که احوال را آسانتر گرفته‌اند» (ص ۴۵)

غرض و منظور از تاریخ نویسی فایده و عبرت آموزی است:

«و غرض من از نوشتن این اخبار آن است تا خوانندگان را از من فایده‌یی به حاصل آید»
(ص ۲۷۴)

«خردمندان را در این باب، عبرت بسیار است» (ص ۱۰۶۰)

و این قصه نبشتم تا هر کسی بداند که این احوال چون بود تا خوانندگان را فایده، بحاصل آید که احوال تاریخ گذشته اهل حقایق را معلوم باشد» (ص ۹۷۴)

بیهقی در جایی می‌گوید که مدارک و اسناد او را به عمد نابود کردند و حسرت می‌خورد که اگر دشمنانش این چنین نکرده بودند تاریخ او رنگ و جلوه دیگری داشت و به قول خود او «از لونی دیگر، آمدی». می‌گوید:

«و اگر کاغذها و نسختهای من همه به قصد ناچیز نکرده بودندی این تاریخ از لونی دیگر آمدی» (ص ۴۵۴)

و با این حال به خواننده اطمینان می‌دهد که می‌توانم همه گفته‌های خود را به اثبات برسانم:

«چنان دانم که خردمندان و آنان که روزگار دیده‌اند و امروز این را برخوانند بر من بدینچه نبشتم عیبی نکنند که من آنچه نبشتم از این ابواب، حلقه در گوش باشد و از عهده آن بیرون توانم آمد» (ص ۲۳۹)

بیهقی با وجود نبوغ در نویسندگی و تاریخ نویسی که این فضیلت گاه موجب تفاخر می‌شود، بسیار فروتن و متواضع است و می‌گوید اگر دیگر بزرگان این عصر تاریخ می‌نوشتند، کار آنان بر من رجحان داشت:

«مرا مقرر است که امروز که من این تألیف می‌کنم درین حضرت بزرگ - که

همیشه باد - بزرگانند که اگر به راندن تاریخ این پادشاه مشغول گردند تیر بر

نشانه زنند و به مردمان نمایند که ایشان سواران اند و من پیاده...» (ص ۱۶۷)

بیهقی در سراسر تاریخ خود، عبارات و جمله‌هایی در اهمیت تاریخ نویسی، نظیر عبارتهایی که به عنوان نمونه نقل کردیم می‌آورد و در مواردی دیگر، بی‌اعتباری جهان را گوشزد می‌کند که در این دنیای زودگذر و بی‌ثبات و بقا جز نام نیک نمی‌ماند و این را تاریخ و وقایع و احوال گذشتگان به ما می‌آموزد و غرض ما هم از تاریخ نویسی همین یادآوری‌هاست.

«فصلی خوانم از دنیای فریبنده به یک دست شکر پاشنده و به دیگر دست زهر کشنده»

(ص ۵۶۷)

«محال باشد چیزی نبشتم که به ناراست ماند، که این قوم که حدیث ایشان می‌کنم سالهای دراز

است تا گذشته‌اند» (ص ۳۶۷)

در اواخر تاریخ بیهقی، خطبه‌یی از بیهقی مرقوم است که در این خطبه، بیهقی ارزش و اهمیت تاریخ نویسی و تفاوت آن را با قصه‌پردازی بیان می‌کند. این خطبه را می‌توان جانشین مقدمه بیهقی بر تاریخ او شمرد که چون می‌دانیم قسمت عمده کتاب او متأسفانه از بین رفته است به گمان نزدیک به یقین متضمن مقدمه‌یی بوده که بر جای نمانده است.

در این خطبه - که آن را جایگزین مقدمه بیهقی ساخته‌ایم، نویسنده دانشمند کتاب با شیواترین بیان در باره تاریخ و تاریخ نویسی سخن می‌گوید:

خطبه بیهقی:

چنان دان که مردم را به دل، مردم خوانند، و دل از بشنودن و دیدن، قوی و ضعیف گردد که تا بد و نیک نبیند و نشنود، شادی و غم نداند اندرین جهان. پس بیاید دانست که چشم و گوش دیده بانان و جاسوسان دلند که رسانند به دل آنکه ببینند و بشنوند، و وی را آن به کار آید که ایشان بدورسانند، و دل از آنچه از ایشان یافت بر خرد که حاکم عدل است عرضه کند، تا حق از باطل جدا شود، و آنچه به کار آید بردارد و آنچه نیاید در اندازد و از این جهت است حرص مردم تا آنچه از وی غائب است و ندانسته است و نشنوده است بداند و بشنود از احوال و اخبار روزگار، چه آنچه گذشته است و چه آنچه نیامده است. و گذشته را به رنج توان یافت به گشتن گرد جهان و رنج بر خویشتن نهادن و احوال و اخبار بازجستن و یا کتب معتمد را مطالعه کردن، و اخبار درست را از آن معلوم خویش گردانیدن، و آنچه نیامده است راه بسته مانده است که ضیپ محض است که اگر آن، مردم بدانندی همه نیکی یا بدی، هیچ بد بدو نرسدی و لایعلم الغیب الا الله عزوجل؛ و هر چند چنین است خردمندان هم در این پیچیده‌اند و می‌جویند و گرد بر گرد آن می‌گردند و اندر آن سخن بجد می‌گویند که چون در آن نگاه کرده آید یافته شود.

و اخبار گذشته را دو قسم گویند که آن را سدیگر نشناسند: یا از کسی بیاید شنید و یا از کتابی بیاید خوانند. و شرط آن است که گوینده باید که ثقة و راستگو می‌باشد و نیز خرد گواهی دهد که آن خبر درست است و نصرت دهد کلام خدا آن را، که گفته‌اند: لا تصدقن من الاخبار ما لا یستقیم فیہ الرأی، و کتاب، همچنان

است که هر چه خوانده آید از اخبار که خرد آن را رد نکنند، شنونده آن را باور دارد و خردمندان آن را بشنوند و فراستانند و بیشتر مردم عامه آنند که باطل ممتنع را دوست تر دارند چون اخبار دیو و پیری و غول بیابان و کوه و دریا که احمقی هنگامه سازد و گروهی همچو گرد آیند و وی گوید در فلان دریا، جزیره‌یی دیدم و پانصد تن جایی فرود آمدیم در آن جزیره و نان پختیم و دیگها نهادیم، چون آتش تیز شد و تبش بدان زمین رسید از جای برفت، نگاه کردیم ماهی بود. و به فلان کوه، چنین و چنین چیزها دیدم و پیرزنی جادو مردی را خر کرد و باز پیرزنی دیگر جادو گوش او را به روغنی بیندود تا مردم گشت، و آنچه بدین مآند از خرافات که خواب آرد نادانان را چون شب برایشان خوانند، و آن کسان که سخن راست خواهند تا باور دارند، ایشان را از دانایان شمرند و سخت اندک است عدد ایشان، نیکو فراستانند و سخن زشت را بیندازند. و بوالفتح بُستی - رحمة الله علیه - گفته است، شعر:

إِنَّ الْعُقُولَ لَهَا مَوَازِينَ بِهَا تَلْقَى رِشَادَ الْأَمْرِ وَ هِيَ تَجَارِبُ

و من که این تاریخ پیش گرفته‌ام، التزام این قدر بکرده‌ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا از سماع درست از مردم ثقه، و پیش از این به مدتی دراز کتابی دیدم به خط استاد ابوریحان، و او مردی بود در ادب و فضل و هندسه و فلسفه که در عصر او چنان دیگری نبود و به گزاف چیزی ننوشتی و این دراز از آن دادم تا مقرر گردد که من درین تاریخ چون احتیاط می‌کنم، و هر چند این قوم که من سخن ایشان می‌رانم بیشتر رفته‌اند و سخت اندکی مانده‌اند و راست چنان است که «بوتمام» گفته است، شعر:

ثُمَّ انْقَضَتْ يَلْكُ السِّنُونَ وَ أَهْلُهَا وَ كَانَهَا وَ كَانَتْهُمْ أَحْلَامُ

مرا چاره نیست از تمام کردن این کتاب، تا نام این بزرگان بدان زنده ماند و نیز از من یادگاری ماند که پس از ما، این تاریخ بخوانند و مقرر گردد حال بزرگی این خاندان - که همیشه باد - و در این اخبار خوارزم، چنان صواب دیدم که بر سر تاریخ مأمونیان شوم چنانکه از استاد ابوریحان تعلیق داشتم که باز نموده است که سبب زوال دولت ایشان چه بوده است؟..... که درین اخبار، فوائد و عجائب بسیار است چنانکه خوانندگان و شنوندگان را از آن بسیار بیداری و فوائد حاصل شود، و نیز توفیق خواهم از ایزد - عز ذکره - بر تمام